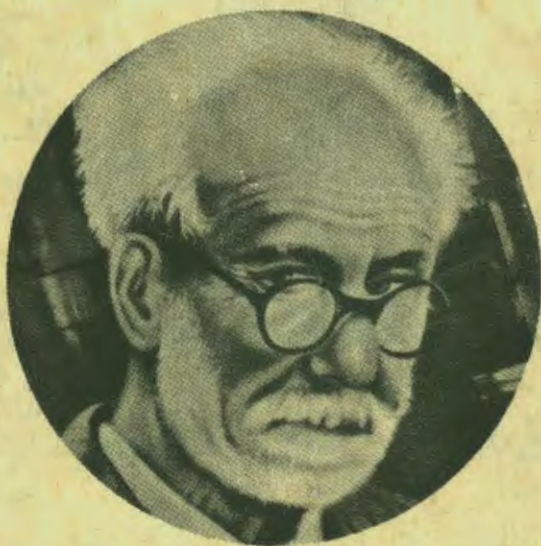


بمنبت بیت و چارمین سال درگذشت شادروان

علی اکبر دهخدا

بزرگمرد ملی ایران



از انتشارات

« پاسداران فرهنگ و ادب »

بمنبت بیت و چارمین سال درگذشت شادروان

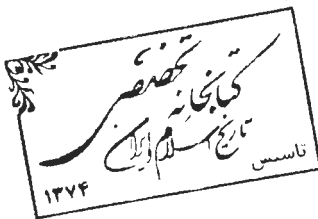
علی اکبر دهخدا

بزرگمرد ملی ایران

اسکن شد

از انتشارات

« پاسداران فرهنگ ایرانشهر »



درد بی نام

درد سیت مرا صعب که باز نشنیم تا یافت نشد لور در دماغ نشنیم
 گم گشتگی دارم و ناشر بندارم ریزم در غم با بجه که بر کن نشنیم
 از نام و نشتر خبر غمت و لیکن در غم که زور جنم ز غم نشنیم
 لر مردم دارند! کنید که گم ز مهر ز از خبر که میسر از گم نشنیم

بنام خداوند جان و خرد کز او برتر از ایشان برنگردد
 رستنباط چنین است که بر ضد از نظر ، در پی
 انضباط کشورمند ملت ایران هرگز برآیند تا چنانچه خبر را بر
 جامعه حاکم سازند که بر اساس آن بتوانند ستیز با فرهنگ عظیم و
 دیرپا و پر بار ملی را بر نامه ریزند . خیال خام که حشر نیروهای
 مهاجم خارج نیز با همه سبکبازان بوی پویشهای شبهات تیغ
 هیچگاه توفیق انجام آنرا نیافته اند . زیرا که ملت ایران با تمام
 وجه همیشه از فرهنگ پویا و زاینده مرز و بوم خویش پاسداری
 کرده است .

در شرایط بحرانی کنونی فرهنگ و تناسل ایران برآیند
 گشته اند تا با ایجاد کرد هائیکثیرنشت ها مختلف

بمطوره شداردادند بملت و جد کیر از تسط قشر مسکانه و نظایر
 برامور فرینگ ایرلند، گروه « پاسداران فرینگ ایرلند »
 را بنیان نهند . باشد که بیا بر همه دوستداران فرینگ
 ایرلند زمین ، مسئولیت را که به عهده گرفته ایر با تواری لازم و
 صداقت کاملاً انجام رسانند .

برگزیده مراسم بیت و چهارمین سال درگذشت
 شاه درویش علامه علی اکبر دهخدا بزرگمرد طایر ایرلند ، بر سر
 مزار و تشییع جبهه سخنرانی و انتشار این خبر و نخستین تلذشر
 و سرکار غار کوشش این گروه است .

بزرگمردی ، ادیب ترین بنیاد ، منتقد باریک اندیش ، نویسنده لایزال و دور ،
شاعر نکته گوی ، دردشناس در مانع ، طنزپرداز عقیق بنام ، همنوع دوستی
مؤمن ، جبر برادر از جامعه ساز و ستارگ تیز محرم دوست به نام علی اکبر
با نام خانوادگی دهخدا یکصد سال پیش در خانقاه لایزال مردم قزوین که مقیم
هزاره های فرزاده شد و چمن سایه پر از سرشرفت نه سال بشیر زداشت
با توجه به مادر مهربان و دلنواز تصیلات نخستین و مقدمات را نزد عالم بزرگ
زمانه مرحوم شیخ غلامحسین برادر در تاج قدح و اصدول حکمت فرا گرفت
و نیز همایه سبب شد که از محضر رفیع مرحوم حاج شیخ آقا نجفی آبادی عالم لایزال
و دارسته نیز بهره گیرد . به گفته خدایتاد ، هر چه دارد در لایزال نه وجود استند
دارد ، تربیت دل و قلب را از مادر بی عدیل و دانشمند سر را از کس عالم
مثاله و تربیت عقل را از لایزال سر پرورش ضمیر زکات رسد لایزال و دانش لایزال

نزد مرحوم بر جود در وارد مدله بسیار مشغول و زبان فرانسوی را که امروز در کافه
 دو سال به ناموریت اروپا میروید و دیدن ترقیات مغرب جهان و پیشرفت زبان
 فرانسه را که بکثیر می کند و در سر پیشرفت و ترقی ممالک اروپا و راه های مسو مندر که
 مسیحی و باریک میگرد و در سر شار از این از فوخته های با سر بر پشور و دلگانه
 و عشق را بستن به کار خدمت به وطن و مردم آن به کشور باز میگردد و پس از
 کوتاه مدت کار در دستگاه راه مار خراسان مقارن شروع خدمت شروع خراسانی
 و قیام کرد از خراسان به با همکاران مرحوم خان میرزا جهانگیر خان شیراز و میرزا قائم
 صورت اسرافیل به نگارش روزنامه مشهور «صورت اسرافیل» میپردازد. روزنامه که
 در بیدار کردن مردم ستم دیده و از قافله مدنیست دور افتاده سهم بسزای دارد.
 و فریاد مظلومان را از ستم بیدار کرد و به گسترش مردم کشور را جهان را زنده است.
 و پنجاه و در هزاره این روزنامه مقاله را در آغاز دارد و مقاله را در پایان.

مقاله آغانه در زمینه سیاست و اقتصاد و سایر فکر جهان و بر سر وضع نابینا
در وضع و مقاله پانیر با عنوان «چیز پرند»، در نقد اعمال سنگران و متجاوزان
کست از هر طبقه ورسته، و عاملان باز پس افتادن توده مار محروم و صاحب کس
و نادانی و خرافه و فقر بار و شرکاء نوبه زبان عامه و انباشته به اشل
و تغییرات و اصطلاحات مردم برزخ و بازار، بغیر حکمت توده و
سرمایه مار زوال ناپذیر مغفول کران.

نشر آیین روزنامه یا آیین تازیانه همدار دهند و خانه ظلم خراب کن
حامی مظلومان تا بمبارد مانع محله لوله مر یا بر و سپر میرزا جهانگیر خان را
در خیابان محمد علی شاه دستگیر و در باغچه طنب مر لند از نو دهنده ابرو
تبعید مشو. دهنده آلتانیر از پانیر نشیند با فقر و تنهائ و غربت
مستیز و به گف یار از سبیل سه شاره دیگر از صدور سر افیر

سویس تهیه و در پاریس چاپ کردند. آنگاه به دستامبول مرود و به نشر روزنامه
سر و شتمنت مگر در دوسر از فتح تهران از کرمان و تبریز به نمایندگی مگر در دم
زنتاب مر شود و به وطن باز مر آید و دنباله کار نویسنده و تحریر مقالات
از تعدادی در روزنامه لیرلین کنونی و از قتاب ادلمه مر دهد و سلسله مقالات را
عنوانی مجمع الاشغال، طنز آلود بر پایه اشغال فارسی به نور طرح مرزید و
ایمن هر را تا آغاز جنگ چهار تول ادلمه مر دهد.

در دوران جنگ دهخدا در دیگر از قرار اختیار متولیان از گمر مر کند و چنان
جنگ به پایان مرسد به پایتخت باز مر آید و بر نیات وطن پرستی و جاسوسی
خود جاسوس دیگر مر نشانزد. و جلوه دیگر از چهره از ان فر خود در خدمت به مردم
کشور متحی ساز و بدین توضیح که مثلاً ایمن سرمایه یا مغفور و گزید نا پذیر را از
مردم کور و بوزن به عاریت مر گیرد و از خلال کتابها ادب و شعر بیرون

مرشد و بد ازها نظم مردید و دسته طریبا بازنگشت بوی دلاویز و دل انگیز
 برادر مردم کشور همه آینه کاغذ پارسیکو ترتیب مردید ، این زمانست
 اگر دسته را به صاحب حقیق آینه کاغذ بازگردانم . سپر بار دیگر جلوه دیگری
 میکند به لغت یغیر به از بار نطق و وسیده داد و دسته مغفور فارس زبانم روی
 و کرد و جسته جم و گردن کاروانبوی مولای پارسیکو مرتب است قدم را
 از جابجایی برد با بهتر چون کوه رست در و غم را رخ لایم و سیده تفاهیم و تفاهیم را
 نیز مبتکرانه جمیع و نظم و سامان مرشد و طرارد دیگر که دارم فردا خبر
 بیت و نشر هزار صفحه کشیده شده است ، ترتیب مردید که قلمتر را
 خنجر به زیور طبع رسانده است و باقی را دستیارانش به پایان آورده اند .
 در دوران حکومت علامه حرم دکتر مصدق اکثر زیر خاسته نهفته وطن پرستی
 دهخدا از زبان مرشد و چند مقاله پرنش و نشر در مدح مخالفان حکومت

دانش و ادب را در دوش را به این واقعیت در دست به مبانی و اصول رسد و فرهنگ
 را در این پر مغز و نفوذ تحریر کند و یک دو نوبت نیز بر پر و دستند در خطاب به
 گردانندگان امور کشورها به گونه ای ترتیب می دهد که از راه پیشرو و نورانی
 فخر می گردد. جان سخن را در این بیانات آنست که آمران و مجازان به حقوق
 مردم باید عاقلانه به راه آیند تا ننگ را که بر دامن دودمان نهشته است
 پاک کنند.

چراغ عمر و حیات ظاهر این آرزاده مرد و این انسان را قهر و طغی است
 در عت ۵۶ بعد از ظهر روز دوشنبه هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴ هجری خورشیدی
 خاموش شد. کالبد خاکی او را در جوار فرار این بابویه به خاک سپردند
 و جان افلاک او را در گنج جادیه خویش را آغاز کرد.
 ده خدای عز و مال و حکم و لغتنامه و ترجمه دو کتاب ارزشمند و فرنی

و تهیه فقر فرانسه به فارس و تصحیح و تدوین و آثار منشور مسم فارس ، اشعاری
 نیز با همان روش طنز آلود مقالات چندی پدید گاه به بک قدما و زمانه
 به شیوه جدید اما در هر حال با مضمونهای باریک و خیال انگیز و بافتی
 خاص از شعر و طنز سروده است و نشان داده که قدرت پهلوزدن
 با همه سخن سرایان زبان فارسی را در رشته های مختلف و بسکتهای گوناگون
 و طرزهای متفاوت دارد . نواد و در در سخن منظوم همانند سخن منشور
 ثبت و قمرایم است . نمونه ی چند قطعه فقر مر شده :

در اعتقاد به خدا و دوستی مقام مادر چه لطیف سروده است :

چشم همه بر عطف است	بر لطف عیم و رافت است
در رافت و مهر حق فرخ	آفر که تو مادر آفرین
آفر ذات که مادر آفریند	جز رافت از جهان چه بیند

وطن پرست را چه ساده و مؤثر تجسم داده است :

هنوزم ز خرد در بخاطر در دست که در لانه ماکیانم برده دست
به مقام آشنایم به سختی گزیر که دشلم چون ز رخسار زکات ^{چید}
پدر خنده برگریه ام زد که هانم ! وطن دارم ز کمور از ماکیانم
در سرگردنم به نیکی و یابدر و از زشتی ^{دارد} معیار چنین دارد :
گنایم که در بدنامی به ناکامی ما باز زخو کا می به
برگاه سخن سوخته و گشته هبا صد بار ز ناخستگی و خامی به
در باره جهان خواران ز نهنگان ^{بخت} با خبر و حریفان مال از روز سخن تیر از این
نواز لبه :

چند گوشت نبود یک غمخوار خواجبه راه گاه جان سپرد
غلتیم و حاصل ده را نهفته و روز بر شمرده

چمن ز بحر محیط بوتیر
 خواجه بلا مال نخه نخوردن زو
 بهر میراث خوار کاس زلفا
 زان سیمه در درنج بردن زو
 خواجه همچون دگر لیمان مرد
 نرزد بشیر یا دگر دزد زو
 بهترین کار خواجه در همه عمر
 هیچ دانی چه بود؟ مرد زو
 و سرانجام در جادو دانی در گذشته
 و دوام نام نیک یا بد زو

لین قطعه گویا تر خاضر دارد :

مرگ هرگز برابر ماضی نیست
 مرگ از بهر حال آرزیده است
 حال آرزیده را تو از گذشته
 لیک گذشته تا از زمره است
 پاره گیسو است خشت با گذشته
 نه فرزند و نه زار زنده است
 ظلم ضحاک و عدو شود زو
 مراد زو بازمانه پانیده است